

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

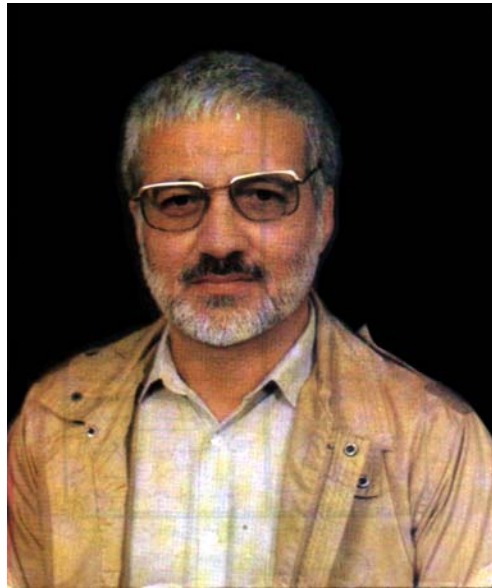
afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

ولید

۱۱/۰۱/۲۷



خلاصه ای از متن سخنرانی ولید درن‌ی‌اول‌سالگرد شهادت رهبر

یادواره شهید عبدالقیوم " رهبر "

هنوز جامعه ما از تلاطم و تکانهای شدید چندین تجاوز دیو استعمار انگلیس و مقاومت جانبازان سرتاسری خلق سلحشور ما آرام نگرفته بود که جابه جایی ها درحاکمیت آنرا درهم پیچید. نیروهای اهریمنی از بیرون هریک میخواستند اهرمن همسرشت خودشانرا بر اریکه قدرت بنشانند تا از این طریق دندانان به استخوان خلق، که گوشت آنرا تجاوز اجانب و خانه جنگی های امیران خیانت پیشه تکانده بود ، برسانند . این تعویض مهره ها خواهی نخواهی کین توزیها و انتقام جوئی های محلی، منطقه ئی و . . . را به دنبال داشت ، خانه هائی را ویران میکرد و خونهای را جاری میساخت .

خاندان طلائی که با زد و بند و نیرنگ های ویژه خودش گوی سبقت از حریفان ربوده و براریکه سلطنت لمیده بود، برای استقرار و استحکامش بر هرگونه حرکتی و بر هر جنبنده مخالفش تاختن گرفت و یک وحشت و استبداد قرون وسطائی را بر جامعه تحمیل کرد .

این اژدهای کور با همدستی ارگانیک با دیو استعمار و امپریالیسم، طبقات رنج دیده را که رنج جنگهای طاقت فرسای ضد انگلیس را بردوش کشیده بودند از کلیه حقوق اولی محروم ساختند و فرزندان رشید مردم را که میتوانستند علمبردار حرکتها و جنبش های جدید ضد استبدادی و ضد استعماری باشند، سرزدند و به خون کشیدند .

مجید و رهبر در متن چنین شرایطی دیده به جهان کشوندند. هنوز شش سال و چار سال داشتند که پدر و پدر کلان شان نیز در قطار همین قربانیان در یک روز به چوبه دار سپرده شدند .

این درست زمانی بود که مجید و رهبر بودشانرا میتوانستند لمس کنند و از شرایط محیط و پیرامون شان تاثیر بردارند، ولذا از همین آغاز هستی تخم کین پدر کشتگی در مزرع بارور وجود شان کاشته شد و بنابر سنت جامعه راه آشتی با قدرتمداران بر رخ شان مسدود گردید. دشمن نیز به آغاز این دشمنی آشتی ناپذیر آگاهی داشت ، و بر آن شد تا اثرات آنرا بکاهد و نگذارد که خانواده ستم زده قد راست کند و فرزندانش با شرایط نسبتاً مساعد محل خودی، در متن همدردی و همکاری های مردم آشنا، که با شناخت و احترام به آنها دلسوزانه و مهربانانه برایشان مینگریستند، رشد کنند. گام بعدی را در تبعید بازماندگان این خانواده گذاشت و با غصب ملک و جایداد شان آنها را به دیار ناآشنا تر و دور از امکانات زندگی فرستاد تا در تنگدستی و غربت روان سرکش و انتقامجوی شانرا بکشد، و آنها را چنان در ناملایمات زندگی بیچاند که خون پدر و پدیرکلان فراموش شان شود. اما به عکس تصور و برنامه ستمگران حاکم ، رنج تبعید و غربت نیز چاشنی ضدیت این خانواده – به ویژه دو فرزند آن – گردید و آنها را که با داشتن ملک و زمین و جایداد متوسطی در صف گروه های نیمه مرفه جامعه قرار داشتند، و آنقدر از ستم اقتصادی نظام رنج ندیده بودند، در صف گروه ها و ولایه های بی چیز و فقرزده انداخت که بدین طریق بر نارضایتی و ضدیت شان با خود افزود، آبدیده تر و مصمم تر شان ساخت .

عوامل برشمرده در فوق – ستم، فقر، تنگدستی و تبعید – زمینه های اجتماعی رشد شخصیت های مبارز مجید و قیوم را از طفولیت میسازد، که همراه با استعداد و ظرفیت ذاتی، تربیت خانوادگی و تحولات اجتماعی بعدی موثر بر آنها از این دو برادر دوالگوی رزم، دوشاهکار حماسی، دوانقلابی آبدیده و دو رهبر نستوه به وجود آورد.

ما در اینجا سر تشریح زندگی اسطوره ای مجید کلکانی را که در اعماق ذهن مردم ما تاجاودان باقیست نداریم و بر آنیم تا مختصر برخوردی به زندگی پر بار و هستی پرکار عبد القیوم رهبر داشته باشیم .

عبد القیوم رهبر که به تاریخ بیستم جدی ۱۳۲۰ ش مطابق جنوری ۱۹۴۱ م دیده به جهان کشود، تحصیلات ابتدائیش را در تبعیدگاه خانوادگی اش در قندهار سپری کرد. پس از ختم دوران تبعید به کابل آمد و همراه با مجید برادرش به دارالعلوم کابل شامل شد. آنها تحصیلات دینی درین مدرسه را با موفقیت های فوق العاده به پیش میبردند. ولی دشمن این دو برادر را آرام نگذاشت و با طرح توطئه ای آنها را به زندان انداخت. پس از سپری شدن زندان، مجید برنامه دیگری را طرح کرد، و آن اینکه خود با انتخاب زندگی اسطوره ای اش تمام توجه دشمن را به خود جلب کرد و قیوم را تاحدی ازین معرکه بیرون کشید تا او بتواند تحصیلاتش را دنبال کند. قیوم رهبر نیز با استعداد خویش از صنف دوم فاکولته شرعیات و با استفاده از یک بورس تحصیلی روانه جامعه الازهر مصر گردید و با آموزش علوم و حقوق اسلامی و تمدن و فرهنگ مصری و عربی و زبان آن در سطح یک خیره تبارز کرد. با این حال در پی آموزش بیشتر شد و رهسپار المان غرب گردید و به مدد استعدادش شامل پوهنتون کیل هامبورگ شد و حقوق بین الدول را آموخت.

در کنار آن به مطالعات شرق شناسی و تحقیق در فرهنگ و کلتور غرب و آموزش زبانهای متعدد و علوم سیاسی نیز دست یازید. با اختتام دوره رسمی تحصیل به او پیشنهاد تدریس در همان پوهنتون را کردند ، مدتی به حیث استاد در آنجا تدریس میکرد. علاوهً به عضویت انجمن شرق شناسی انستیتوت مکسپلانک نیز درآمد و به حیث یک شخصیت علمی، یک سیاستمدار ماهر ، حقوقدان زبده، متخصص در فرهنگ و زبان شناسی شرق و غرب، ادیب، شاعر، نویسنده، سخنور و دریک کلام یک شخصیت همه جانبه ممتاز هم در محافل افغانی و هم در سطح بین المللی شناخته شد .

بدینصورت رهبر با انتساب به چنین خانواده – به ویژه در پیوند با مجید – روح رزمنده خود را با تزئین آموزش های اکادمیک علمی در رشته های گوناگون آذین بست و آنرا تحت رهبری علم و آگاهی جهت دهی نمود. او با گرفتن گزارشات اوضاع داخل، از طریق برادرش مجید ، خود را در متن وقایع مبارزاتی کشور وارد میساخت. علاوهً با مطالعه تاریخ و تجارب جنبش های آزادیبخش و مترقی برگنجینه تنوریکش میافزود. گهگاهی به حیث سخنگوی بخش متعلقه اش در جنبش، در محافل دیپلماتیک و بین المللی شرکت میکرد و درین عرصه کار و مبارزه استعداد خارق العاده ای نشان داد و به اکثر جنبش های آزادیبخش و برخی ساحات دیپلماتیک جهانی چهره شناخته شده بود.

اینها مجموعه ای عوامل اجتماعی بودند که در شکل دهی و ساخت شخصیت رهبر به حیث یک عنصر ضد نظام حاکم، مبارز ، آگاه و شناخته شده نقش داشتند .

۱ – اوضاع و عواملی که او را به رهبری طلبید :

درین رابطه اولتر از همه باید به شرایطی توجه کنیم که پس از شهادت مجید بنیانگذار ساما بر سازمان تحمیل و اعمال گردید . پس از آن نیاز اوضاع عمومی به همچو شخصیتی را علاوهً ویژگی های شخصیتی رهبر و ضرورت نصب او در راس سازمان را به اشاره میگیریم .

الف – اوضاع خاص ساما (۶۱ – ۱۳۵۹ ش) :

میتوان گفت که سازمان آزادیبخش مردم افغانستان سازمانی است که در سنگر نبرد تولد شده و سنگر گهواره و پرورشگاهش بوده است. این سازمان از بدو پیدایش خویش در سال ۱۳۵۸ ش پروسه استحکامش را در طوفان جنگ نابرابر با اجیران روس و بارتش تجاوزگرش سپری کرده است. از آوان کودکی زیر ضربت های سهمگین و پیهم این وحشیان قرار داشته و درین نبرد نابرابر بزرگترین حماسه رزم و مقاومت ملی را رقم زده است. با اینحال نسلی از بنیانگذاران و رهبران به قربانگاه شتافتند تا با موج خون شان حرکت تکاملی تاریخ را شتابنده تر سازند و در تعاقب آن قافله سالار دلیر سازمان مجید کلکانی، سینه ستبر و مردانه اش را در برابر آتش اهریمنان وحشی روس و عمالشان سپر میسازد، تا جنبش مردم و در پیشاپیش آن سازمان نوپای ساما گامی دیگر تاریخ را به جلو برانند. و به همین سنت عده ای دیگر از رهبران، کادر ها و اعضای سازمان جانبازانه و پاکبازانه مرگ را به سخریه گرفته و هدیه خون دادند.

سازمان با دادن این همه قربانی، و به ویژه با از دست دادن مجید تاحدی تعادلش را از دست داده بود و دشمن متجاوز نیز با وارد کردن ضربات پی در پی هوای نابودی کامل سازمان را در سر میپروراند. در همچو فرصتی ارتجاع تاریخزده و مزدور بیگانه که از قیل فروش منافع ملک و ملت به امریکا و متحدین منطقه ئی اش تا دندان مسلح شده و به زور بر گرده جنبش مردم سوار شده بود، از عقب بر سازمان آتش کشوده و ضرباتی برپیکر زخم خورده آن وارد ساخت . بدین نحو سازمان از دوجانب، هم از طرف روس و عمالش و هم از طرف امریکا و مزدورانش ، زیر آتش متقاطع قرار گرفت که خواهی نخواهی بر حرکتش تاثیر میگذاشت. عده ای نیمه راه از آن بریدند، عده ای به

انحرافات "چپ" ویا راست غلتیدند و سازمان درعین رویارویی با دشمنان نیرومند بیرونی در درون نیز دچار درگیریهای ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی شده بود و اختلافات درونی نیز بالا میگرفت. از کادرهای باقیمانده در مرکز کسی قادر نبود این کاروان را رهبری کند، اوضاع حاکم کاروان سالاری دیگر میطلبید که در اختلافات موجود دخیل نباشد و همه بتوانند به او اعتماد کنند و او کسی جز عبدالقیوم رهبر نبود.

ب - ضرورت جنبش :

از سوی دیگر جنبش در مسیر تکاملی اش وارد مرحله دیگری شده و بازتاب آن از مرزهای کشور و منطقه گذشته صحنه گیتی را در مینوردید. روسها میخواستند با استناد به حضور نیروهای ارتجاعی مزدور امریکا جنبش مقاومت قهرمانانه و خود جوش مردم را جنبش فئودالهای وابسته به امریکا قلمداد کنند. امریکا و متحدینش نیز با بزرگ جلوه دادن نقش مزدورانشان جنبش ضد تجاوزی یا برهنه های کشورما را شهکار ضد کمونیستی خود وانمود میکردند. و بدین نحو چهره اصلی جنبش مسخ شده ویا در پرده ابهام و هیاهوی ابرقدرتها و مزدورانشان مکتوم مانده بود. جنبش ملی دموکراتیک هم یا از میدان بدر کشیده شده بود ویا بخشی از حرافان روشنفکرانمی آن ترک میدان کرده بودند و برای توجیه این بزدلی شان لجن پراکنی میکردند. بخش باقیمانده در میدان نیز توان آنرا نداشت که هم به حملات دو دشمن در داخل پاسخ گوید، هم لجن پراکنی بزدلان پرمدعای نیمه راه را دفع کند و هم فریاد مظلومانه خود وخلق خود را که محرکان و حاملان اصلی جنگ و بارعظیم قربانیهای آن بودند، به گوش جهانیان برساند. این وضع نیز به منادی ماهری نیاز داشت تا این رسالت بزرگ را به عهده گیرد و ندای به حق نیروهای انقلابی و خلق مظلوم و به خون تپیده ما را که در گلوگرفته شده بود، مطمئن سازد و باخردمندی و منطق رسا مرز جنبش به حق مردم را از حرکات ارتجاعی عوامل مزدور اجنبی تحمیل شده برجانبش، جداسازد و آنرا به جهانیان معرفی نماید.

ج : ویژگی های شخصیتی رهبر:

قیوم رهبر یگانه شخصیتی بود که ویژگی های لازم را برای رفع نیازمندی های سازمان و جنبش در همجوشرایطی درخود متمرکز داشت. در سطح سازمان تعلق خانوادگی اش - که ویژگی های آنرا درسطور قبل برشمردیم - امتیازی بود که میتوانست اعتماد اعضای سازمان و حتی نیروهای دیگر را به او جلب کند. عدم شرکت در اختلافات و تنازعات درونی سازمان نیز او را از بی اعتمادی ها مصون نگهداشته بود و تمام جناحها و جوانب فکری - تشکیلاتی سازمان به او اعتماد داشتند. بنابراین شناختی که عده ای از رهبر داشتند و عده ای هم به اساس شناخت غیرمستقیم شان، چشم امید به او بسته بودند و او را ناجی سازمان و جنبش از حالت بد موجود میدانستند. به ویژه به علمیت و خردمندی اش باور داشتند و مطمئن بودند که او میتواند با اندوخته های علمی و گنجینه تئوریکش سکنداری خوب شود و کشتی طوفانزده را به ساحل رهنمون گردد. و ازینگونه فاکتها و دلایلی دیگر عبدالقیوم را به رهبری سازمان و جنبش ملی - دموکراتیک میطلبید.

۲- برخی ویژگی هائی که او را "رهبر" ساخت و عملکرد او به حیث

رهبر سازمان :

چه بسا اتفاق می افتد که شرایط و زمینه هائی شخصیت معینی را به رهبری بطلبد، ولی او نتواند به رهبری برسد یا بهتر بگوئیم خود نتواند "رهبر" شود. مثلاً شخصیتی ازسوابق خوب برخوردار باشد، علمیت داشته باشد و... و اما بنابر حاکمیت شرایط سخت و طاقت فرسای جنبش جرات رهبری آنرا نداشته باشد و از آن بترسد. چنین شخصیتی هرگز قادر ویا حاضر نخواهد شد به مثابه جلودار درفش خونین جنبشی را که از هرسو مورد یورش استعمار و

ارتجاع قرار گرفته به دوش کشد. تاحال در هیچ جای دنیا دیده نشده که شخصیت های عالم و خوشنام و . . . ولی ترسو رهبری سازمانها و جنبش های انقلابی را به عهده گرفته و به پیش برده باشند. شاید کسانی بودند که در همان روز از هر نگاه خویشتن را همطراز رهبر « ویا هم برتر از آن » میدانستند ولی جرات کاندید شدن در همچو مبارزه ای دشوار و خطرناکی را نداشتند. یکی از ویژگی هائی که عبدالقیوم رهبر را به "رهبری" در آن مقطع دشوار گذار مبارزه برگزید نترس بودن اوست. او با آگاهی کامل از اوضاع و خطراتی که در ساحات مختلف تهدیدش میکرد، جرات مندانه به پیش شتافت و علمدار سپاه زخم خورده و زیر ضربت شد و به هجوم متقابل به دشمن فرمان داد و خود در پیشاپیش این یورش سنگر گرفت .

رهبر هم از نظر تئوری و هم از نظر عملی میدانست که در چنین اوضاعی رهبران زیر سیل انتقاد و تهمت و افتراء قرار میگیرند و وادار به بیرون رفتن از صحنه میشوند. او دقیقاً میدانست که دشمنان نیرومند و با امکانات بیحد و حصر کمر به نابودی سازمان بسته اند و هرکسی که در برابرشان قرار گیرد، برای از بین بردنش با تمام قواء میکوشند و . . . سرانجام او به تمام خطرات و عواقب رهبری آگاه بود .

با درک تمام این خطرات با دست خالی باید به میدان میشتافت، درفش خونین «یامرگ یا آزادی» را بردوش میکشید و به پیش به ادامه راه مجید و یارانش فرمان میداد. برای چنین فرمانی نترس بودن شرط لازم بود ولی کافی نبود. ممکن است آدم های جسوری اینجا و آنجا باشند ولی زندگی شخصی و امتیازات آن، زنجیر محکمی بردست و پای شان بسته باشد و آنها حاضر نشوند از امتیازات خود بگذرند. رهبر که در آن فرصت از امتیازات خوب زندگی طوری برخوردار بود که بسیاری از روشنفکران محیطش آرزوی رسیدن به آنها میکردند، می بایست ویژگی دیگری نیز با خود داشته باشد که چنین جراتی را بخرج دهد و آن نیندیشیدن به زندگی شخصی خود و گذشتن از امتیازات شخصی به نفع انقلاب و جنبش است . این ویژگی – به ویژه در فرنگستان که او در آن زمان در آن میزیست – از ویژگی های افراد استثنائی است، که رهبر آنها به حد اعلاش در خود داشت و لذا توانست به زندگی شخصی و امتیازات آن پشت پا زده و از ارابه کوچک انفرادی به خنک بی لجام تاریخ بپرد و آن رهوار سرکش را زیر ران کشیده و بر آن فرمان دهد .

این جسارت و خود گذری وقتی به منصفه عمل می آید که حامل آن به جنبش، انقلاب ، مردم و سازمان دلسوزی و تعهد داشته باشد. چه اگر تعهد و دلسوزی نبود شاید این جسارت و خود گذریها نیز جهت های دیگر بیابد. رهبر این ویژگی – دلسوزی و تعهد – را به حد اعلائی در خود پرورش داده بود. و لذا وقتی زمینه های رهبری مساعد شد ویژگی های چون نترس بودن، از خود گذشتن ، دلسوز بودن و . . . رهبر را "رهبر" بلامنازع سازمان و جنبش انقلابی ساخت و سکان آنها به او سپرد تا به امواج مست و کوبنده انقلاب در آویزد و حیات جاودان را از این ستیز به دست آورد .

یکی از ویژگی های برجسته "رهبر" پویا بودن تفکر او و درک تکاملی اش از تاریخ و دینامیسم درونی حرکت جامعه است. این خصلت رهبر را به فرسنگ ها از سنگواره های سمنت شده در کرسی های به اصطلاح رهبری در جناحهای "چپ" و راست جنبش ، جلو می انداخت. رهبر با هرگونه تحجر فکری، الگوسازی های بیقواره، تقلید های میمون وار و حرکات دنباله روانه در جنبش، زیر هر نام و نشانی که باشد ، ناسازگار بود و با آن مبارزه علمی و منطقی میکرد و مضار آنها به جنبش و تکامل آن در آینده بر میشمرد. او با نفی این کنش ها و تنش ها و با طرح بدیل های انقلابی و تکاملی راه را به سوی آینده میکشود. او بر مبنای تحلیلهای واقع بینانه اش از اوضاع کنونی، دورنگری های علمی جالبی میکرد که اسناد افتخار آفرین جنبش هستند . برخی از این دور نگریها به شکل معجزه آسانی هم اکنون متحقق گشته است .

"رهبر" جهان را آنچنان که هست میدید و به اوضاع بغرنج حاکم بر آن آگهی یافته بود و بر آن بود که خود و یارانش را همپای تکامل حرکت دهد. او میگفت عده ای تئوریها و تجارب جمعبندی شده دیگران را که تا کنون میتوانست منبع خوب استفاده قرار بگیرد، و قرار هم گرفت، نه تئوری رهنما بلکه اصول خدا داد لایتغیر میداند، و علی رغم هرگونه دگرگونی اوضاع، حق بیرون شدن از قالب های ساخته و پرداخته شده را نه بخود و نه به کس دیگر میدهند. اینان به دیالکتیک پویای انقلاب که جوهر آن تحلیل مشخص از اوضاع مشخص است رنگ متحجر مذهبی میدهند. از برکت این تحجر و الگوسازی شان همچون صخره ای لایتحرک و لا یتعقل در چنان بن بست بی روزنه ای گیر کرده اند که جهان برایشان دالانی تنگ و تاریک مینماید و هیچ چیز در آن قابل رویت نیست. برخیها با زدن اشاره ای چپ خود را به حاشیه کشیده نه تنها هیچ اثری بر جامعه ندارند بلکه از هر کس و هر چیز میترسند و قضاوت شان بر پریده ها بر دید توطئه گرانه استوار است. فقط و فقط خود شانرا لمس میکنند که بر هیچ زور میزنند و بر همه چیز غرولند میکنند. سرانجام از کرده پشیمان میشوند و بر تاریخ و تاریخسازان و بزرگترین اندیشه ورزان و مردان عمل آن لعن و طعن میفرستند و خود یا گوشه عزلت گرفته و فرسوده میشوند و یا چنان در عیش و نوش زندگی افراط میکنند که دست فاسد ترین دسته های عیاش را هم از پشت میبندند.

رهبر کاملاً در نقطه تقابل این افراط و تفریط قرار داشت. او واقعیت های امروز جهان و متناسب با آن ایجابات عصر را میپوشید تا همپای آن حرکتش را پایا سازد. رهبر به خوبی میدانست که در جهان امروز که پیشرفت علوم از دل زمین تا به کهکشان بشر را رهنمون شده، دیگر نسل های امروزین به بسیاری از مکتوماتی که برای نسل های پیشین اسرار به حساب می آمد پی برده و در هر زمینه اجتماعی نیز امروز دیگر مشکل است بتوان خلقی، ملتی و یا گروهی را به مدینه فاضله ای که پایه و ریشه در واقعیت نداشته باشد، امیدوار ساخت. حال این مدینه فاضله چه با هاله ای از تقدس نمائی پیچیده شده باشد و چه با رنگ و روغن انقلابی نما آذین بسته شود، اگر پایه عینی نداشته باشد، جالب و جذاب نمی افتد. تحولات و دگرگونی های علمی و صنعتی و واقعیت تلخ حاکم بر زمین، مردم را تا حدی واقع گرا ساخته است و در هر امری میگویند "دلیلش چیست؟"، "پایه های عینی آن کدام است؟"، "این امر چقدر عملیست؟"، "چه نفعی از آن در حال و در آینده متصور است؟" و . . .

فکر انسان امروز را نمیتوان در بند محل، شهر و حتی کشوری مقید دانست. دگرگونی های علمی و اجتماعی و گسترش بازار ها و وسایل ارتباطی مرزها را درهم کوبیده است. آنچه در کشوری امروز اتفاق بیافتد، فردا جهان به طور نسبی به آن آگاهی می یابد، افکار و برخوردها در معرض دید و سنجش جهان قرار میگیرند و از کنش و واکنش افکار دیگران اثر بر میدارند. آنکه بخواهد با اندیشه ای دگرگون ساز وارد عرصه کارزار شود نمیتواند ازین هیاهو و تصادم افکار در امان باشد. لذا باید در برخورد با سیلی از انواع تفکر آمادگی داشته باشد. و این آمادگی را هرگز نمیتوان با تحجر و قالب سازی و بستن دروازه های اتاق و یا حلقه خود به دست آورد بلکه باید با مواجهه و شناخت و مطالعه شان پاد زهر هریک را جستجو کرد. در عین اینکه از سجایای هریک نیز باید بهره گرفت و برای ایجاد ساختار جدید باید به ابزار جدید دست یافت.

رهبر پیشوائی بود که خود در متن این حوادث جولان میکرد و با بینشی به پهنای جهان به همه آنچه متداولست برخورد میکرد و عصاره به درد بخور آنرا برای رهبری سازمان و جامعه خود استخراج مینمود و میخواست که سازمان و جامعه اش آگاهانه به سوی هدف انسانی اش، که همان نجات انسان از هرگونه ستم و خمود و جمود است، حرکت کند.

رهبر در زمره متفکرین بزرگی بود که بن بست موجود فکری جهان را درک کرده بود و معتقد بود که تحولات سرسام آور علم و تکنیک علی رغم اینکه به بسیاری از نیازها و پرسشهای بشر پاسخ داده است، پرسشها و نیازهای دیگری فرا راه آن قرار داده که جامعه انسانی را در یک حالت سرگردانی کشانده است. به ویژه این سرگردانی و تحیر در زمینه اجتماعی بیشتر مشهود است. چه از یک جانب پیشرفت بخشی از بشر، قرن بیستم را به سرعت غیر قابل تصویری عقب زده و به سوی قرن بیست و یکم میشتابد که همپای آن خواستهها و نیازهای متناسب به خود را به وجود میآورد (و غرض سود ورزی اش جهان را دهکده جهانی میخواند) و از سوی دیگر بخشهای دیگری از بشریت در کشورهای در بند امپریالیسم و اجیران بومی شان در زندگی قرون وسطایی به سر میبرند و آمادگی ورود به قرن بیست و یکم را ندارند. در جهان مرزگسیخته امروز این تناقض تاثیر فوق العاده جدی به جا میگذارد و بر تکامل مجموعی جهان اثر مینهد. امروز دیگر در جهان ستم زده نیز آن ارزشهای بی ارزشی که ستمگران برای بقای خود و ستم شان در طی قرون و مرور با شیوهها و نیرنگهای مختلف به اعتقاد و اخلاقیات مردم زیر ستم بدل کرده بودند، فرو پاشیده و دیگر امپریالیسم و استعمار قادر نیست این خلقها را همچنان چشم و گوش و زبان بسته بر محور منافع خود بچرخاند.

دفاع سرسختانه مردم عراق در برابر هجوم وحشیانه سالاران سلاح پیشرفته چهره خشن و پوشالی امپریالیسم امریکا و متحدینش را، که در قبای دموکراسی و قدرت ماورای بشری پوشیده شده بود، نیز با رسوائی برهنه کرد. و نشان داد که امروز دیگر هیچ قدرتی در جهان قادر و محق نیست دیگران را زیر سلطه و سیطره اش نگاه دارد. و هکذا به وضوح ثابت شد که اگر خلقی و ملتی جرأت کند و برای آزادی اش به حرکت آید میتواند و باید به آن برسد که این ضرورت زمان و نیاز دوران است. و علاوه بر عملکرد ابرقدرتها و متحدینشان - در افغانستان و در خلیج فارس - به همه ثابت ساخت که امپریالیسم و استعمار به هر نام و نشانی که پای به کشوری بگذارند ارمغانی جز تنگدستی، ستم، وحشت، ویرانی و خونریزی به خلقها ندارد. و لذا باید انسان امروزی برای نجاتش از زیر ستم یکی به ستمگر دیگری پناه نجوید و در پی آزادی کامل برآید (همچنان که سفسطه تحقق سوسیالیسم به کمک شوروی، بدون حمایت مردمی به تالاب خون رسید، هذیان باقیهای تحقق دموکراسی به دست امریکا و متحدینش نیز نمیتوانست ثمری به جز خون و ویرانی به خلقهای عراق و افغانستان به ارمغان آورد - و بر استار). این همان چیزی است که رهبر و پیروانش در کشور خود علمبردار آندند. و درین مسیبت مصائب و مشکلات فراوانی را متحمل و متقبل شده اند.

رهبر با صراحت میگفت که اندیشههای کهنه و فرسوده حاکم بر جهان دست و پاگیر تکامل انسان پویا و حرکت شتابنده اوست باید آنچه را که مایه تکاملی ندارد به دور انداخت و آنچه پذیرای تکامل است، تکاملش داد و امروز زمان آن رسیده که "فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم"؛ این تفکر پویا، نجاتبخش و تکاملی رهبر و پیروانش را از "چپ" و راست مورد هجوم آدمکهای سنگگ شده قرار داد و خشم اربابان حافظ ستم و عقب ماندگی را نیز برانگیخت که با تمام قوا بر ساما شوریدند و رهبر را به مثابه گره گاه این تفکر پویا و انقلابی در شامگاه تیره ۲۷ جنوری سال ۱۹۹۰ م آماج رگبار گلولههای مذاب قرار دادند.

زمینه های ترور او :

آنچنانکه در فوق گفته آمدیم تحولات تند و شتابنده دهه اخیر (دهه ۷۰ شمسی) اکثر محاسبات و پیشگوئیهای دهه ماقبل را فروریخت و برنامه ریزیهای تدوین شده را بی کاره ساخت.

شکست مفتضحانه ابر قدرت تا دندان مسلح روس به دست خالی و ایمان خلل ناپذیر مردم پابرهنه افغانستان، معادلات ابر قدرتها و همپالگان شانرا در کره ارض درهم و برهم ساخت. هیچ منطق محاسب و تعقل مبتنی بر فقط کمیت ها، چنین شکستی را پیش گوئی نکرده بود. و اما که ما صد بار گفته بودیم اراده آهنین و عشق آتشین ملت ما به آزادی، نفرت بی انتهایش از بیگانه متجاوز و رای این محاسبات، تاریخ دیگری رقم خواهد زد. و جهان شاهد شکست رسوای ماشین جنگی غول پیکر، خون آشام و ویرانگر روس در افغانستان خواهد بود. ما بار ها گفته بودیم که امپریالیسم روس درین قمار خطرناک تاج امپراتوری اش را خواهد گذاشت و دیر نخواهد بود آنروز که به تقلید از خلق دلاور و بی باک افغانستان خلق های دربند روس در پشت دیوار آهنین زنجیر های شان را یکی پی دیگری درهم شکنند و با مشت کوبنده شان مغز جباران کرملین را پریشان و متواری سازند. ما اینرا صد ها بار گفته بودیم (اسناد و نوشته های آن موجود است) و رهبر چون بیک طوفان در اقصا نقاط جهان آنرا مطمئن میساخت. در آزمان این فریاد حماسی رهبر و یارانش، که از طینت و اراده ملتی مصمم و در سنگر آب میخورد، کلامی گزاف و حماسه ای برخاسته از احساسات تلقی میشد که گویا از "واقعیت" و "محاسبه" فاصله دارد. و اما دیری نگذشت که این کلام حماسی جان گرفت، واقعیت یافت، واقعیتی شگفت انگیز و پرشکوه. ارتش متجاوز شوروی و ماشین جنگی مدرنش در سرزمین شیران خاور، در قلب تپنده آسیا، در افغانستان غریب و به خون نشسته، درهم شکسته شد و راه فرار در پیش گرفت. طنین در هم شکستن این ارتش افسانه نی - ارتش سرخ روس - به دست ملتی قهرمان ولی "تمدن نیافته" بر گنبد دوار زمان پیچید و همه جا، در هر کشور و در هر خانه، گوشها را نوازش داد. و این شیپوری بود آزادیخواهانه که به کلیه خلقهای دربند فرمان "برپا!" و "به پیش!" صادر میکرد.

خلقهای دربند سوسیال امپریالیسم روس آنرا به جان و دل شنیدند و به میدان شتافتند. خرس شکست خورده قطبی که ضرب شست افغانها چشمش را سوختانده بود، بعد از غر و غر و خرناس های مذبحخانه قدم به قدم عقب مینشست و حرکت شتابنده ای، او را تعقیب مینمود و تا درون زندان خلقها، که آنرا به نام اتحادشوراها یاد میکرد، ره یافت. ملت های دربند این زندان نیز به شور و فریاد آمدند. ولی خرس قطبی با آنان چنگ و دندان نشان داد. با اینحال اروپای شرقی یک قلم خود را با عجله و حیرت بدون اینکه جهت گیری سالم کند از سیطره روس بدر انداخت و سقوط کامل امپراتوری کرملین انتظار میرفت. (که اکنون این سقوط دلتبار در لیست وقایع تاریخی قرن بیستم به ثبت رسیده است - ویراستار).

همپای این تحرک تند و سریع، در جناح دیگر نیز خلقهای دربند امپریالیسم امریکا و متحدینش تحرکی تازه یافتند و علی رغم موضع محیلانه غرب در برابر جنبش های ضد روس، که بعضاً خود را حامی آن و طرفدار "دموکراسی" و "آزادی" هم جلوه می داد، اینجا و آنجا جلوه های حرکت ضد استبدادی و استعماری نمایان میشد. در فلسطین انتیفاضه با مشت و سنگ علیه صیهونیسیم - این جگر گوشه امریکا و متحدینش به شور آمد.

در پیرو خلق قهرمان آن به ضد رژیم دست نشانده امریکا دست به نبرد مسلحانه زدند، در کولمبیا، شیلی، پاناما و... حرکت ضد امریکائی اوج میگرفت. در افریقا جنبش ضد اپارتاید و رژیم نژاد پرست افریقای جنوبی - این نازدانه غرب - اوج تازه گرفت (حال دیگر آن رژیم نیز به زباله دان تاریخ سپرده شد - ویراستار) و... سخن کوتاه بعد از شکست سوسیال امپریالیسم روس جهان در تب شورش علیه استعمار و امپریالیسم به طور کل می سوخت و می رفت تا بنیاد خدائی ستم و زور را فروبریزد.

خداوندان زور و ستم - امپریالیسم جهانی - که در دو قطب به اصطلاح غرب و شرق به رهبری امریکا و روس موضع گرفته و جهان را بین خود تقسیم کرده بودند؛ با وزش باد تند جنبش های آزادیخواهانه به لرزه افتاد و احساس

خطر کردند، لذا بر آن شدند تا از تقابل با هم خوداری کرده و با تبنانی دست در دست هم به نبرد و رویارویی خلقهای جهان برآیند و هرکجا که یکی درگیر شد، دیگری به آن یاری رساند. لذا طرح تبنانی موجود بین ابر قدرتها و متحدینشان پس از سالها جنگ سرد، شکل گرفت و برای تحقق آن و دفع هر مانع و رادعی که بخواهد سد راه شود یک ترور بین المللی - انفرادی و جمعی - نیز راه افتاد که نمونه های آنرا در رومانی ، فلسطین ، کولمبیا ، پیرو ، پاناما ، لیبی ، افریقای جنوبی، در پاکستان - به ویژه شخصیت های افغانی و . . . شاهد بودیم. و پیامد خونین ترور و وحشت جمعی را تا هم اکنون در خلیج فارس و افغانستان به دست امریکا و متحدینش و در فلسطین به دست اسرائیل شاهد هستیم .

رهبر که با دید روشن و علمی اش این صفحه خونین تاریخ را قبل از ورق خوردنش پیشگوئی کرده بود میگفت که امپریالیسم امریکا و ارتجاع متحدش میخواهند بر خون های ریخته شده یک و نیم ملیون قهرمان به خون تبیده افغانستان معامله گری کرده و دستاورد آنرا تصاحب کنند و خلق قهرمان ما را که بند را از خود گسیخته در بند دیگری بکشند. رهبر برای پیشگیری این فاجعه در کشورش طرح های انقلابیش را ارائه داده و همه وطندوستان را در تحقق آن فرا میخواند، که هرگز به مذاق امریکا و متحدینش جور در نیامد و لذا بر آن شدند تا این مانع را از سر راه خود بردارند. (آنچنانکه امروز شاهدیم پیشگوئی رهبر و یارانش عملی شد و امریکا و متحدینش با ترور و حذف شخصیتهای انقلابی و ملی از جنبش، توانستند کشور ما را اشغال و مزدوران جنایتکار خود را بر آن حاکم بسازند- ویراستار) .

از جانب دیگر شکست مفتضحانه سیاست های امریکا و غلامانشان در افغانستان و بازتاب توأم با نفرت آن در سطح جهان، و به ویژه در خود افغانستان، امریکا را درین زدوبند با روس به بن بست کشیده و بی آبرو ساخته بود. مزدوران امریکائی - تنظیم های پشاورنشین - در همه عرصه ها بیکیفیتی، سودجویی، فساد ، دهشت افکنی ، انتقام جوئی ، انحصارگرایی و . . . را از حد گذشتانده و اهلیت آنرا نداشتند که به حیث یک طرف معامله از جانب ارباب امریکائی شان عرضه شوند. و لذا در همچو شرایط حساسی که ضرورت تبنانی ایجاب عرضه بدیل میکرد ، امریکا که دهسال تمام به امیران پشاورنشین به میلیاردها دلار پول و سلاح داده بود ، نتوانست از میان شان بدیل مطلوبش را عرضه کند و لذا در بن بست گیر افتاد.

این بن بست خودعامل تفرقه بین سیاستمداران امریکائی نیز شد ، عده ای بر "سی آی ای" که والد ، حامی و پرورنده امیران پشاورنشین بود، زبان اعتراض کشوندند. تا آنجا که تغییراتی در آن و در چوچه پاکستانی اش "آی اس آی" نیز به وجود آوردند ولی چاره نشد . اعتراضات همچنان بلند بود و طشت رسوائی سیاست سازان امریکائی - پاکستانی دست اندر کار تجاوز به افغانستان چپه شد و کوس رسواتر امیران پشاورنشین، که دیگر گودی کوکی بیش نبودند، در همه جا به صدا درآمد. امریکا و دستیارانش سخت عصبی بودند و بر هر منتقدی با خصومت و خشونت برخورد میکردند.

رهبر و یارانش که تمام این تراژدی و به نحو دیگر کمیدی را عالمانه پیشگوئی کرده بودند و سیاست های خانه برانداز امریکا و متحدین پاکستانی اش را با تحمیل کردن امیران مزدور و بیکیفیت پشاورنشین برگردۀ مقاومت از مدتها پیش زیر رگبار انتقاد گرفته بودند و درین فرصت و اقعیت ها نتایج آنرا روشن تر میساخت؛ و علاوهً طرح مبتکرانه "بدیل سومی" را از نیروهای وطنپرست، دلسوز و با کفایت جامعه نیز ارائه کرده و آنرا در قلب بسیاری از این نیروها جای داده بودند و شخصیت همه جانبه رهبر میرفت که محور، یا یکی از محورهای اساسی این بدیل شود ، خواهی نخواهی خشم امریکا و متحدینش را بر می انگیخت و لذا وحشیان انسان کش دیوپرست، او را تحمل نکردند و بر او

آتش کشودند، نگین حماسه تاریخ را شکستند و قلب خورشید را به تیر زدند تا از درخشش نور جلو گیرند و در تاریکی جنایت کنند .

(آری ! امریکا و متحدینش دست به چنین جنایت هولناکی زدند تا راه را برای اعمال اغراض شوم شان باز کنند ، که چنین شد و ملت مظلوم افغانستان علی رغم تمام جانفشانی ها و قهرمانی هایش ، اینک باز بار دیگر زیر چکمه تجاوز ، ستم و استثمار امریکا و متحدینش و اجیران بومی نو و کهنه شان کماکان دست و پا میزند. و این همان چیزی است که رهبر و یارانش علیه آن مبارزه کرده و در جلوگیری از آن عده ای جانشانرا نثار کرده اند. تجربه ثابت ساخت که با تحقق اندیشه و تداوم پیگیر راه رهبر و یارانش ، یعنی تطبیق مشی مستقل ملی و انقلابی به سرمنزل آزادی خواهیم رسید. به امید آنروز) .

روح شان شاد و راه شان پر رهرو باد !